

آئین عیاری و کارنامه یک عیار

از خاندان صفاری سیستان

از عهد خلافت بنی امیه (نیمه قرن هفتم میلادی) تا پایان دوره سلجوقیان (پایان قرن دوازدهم میلادی) قشری مهمی از جامعه شهری را «عیاران» تشکیل می دادند که اعضای آن به تازی «فتیان» و به فارسی «جوانمردان» می گفتند و بیشتر متشکل از پیشه وران و صنعتگران و اقشار مختلف عوام الناس بودند. دنباله این سلسله در عهد مغول به تشکیل سازمان نیرومندی بنام «فتوت» انجامید که در رأس شان بزرگان تصوف قرار داشتند.

مرحوم بهار خراسانی، در مورد مسلک عیاری و عیار پیشگی میگوید: «عیار و عیار پیشگی در خراسان زمین عنوان خاصی داشته است و عیاران مانند احزاب سیاسی امروز، سازمان‌هایی داشته‌اند و در شهرهای بزرگ این سازمان‌ها دارای رؤسای بوده‌اند بنام «سرهنگ» که جامعه خاص داشته و آداب و رسوم آنان مخصوص بخودشان بوده است و اصل کارشان به «جوانمردی» بوده و از جان گذشتگی و فداکاری در راه دوست و طلب حق و جستجوی حقیقت و ترک تعصب و دستگیری از خلق و حمایت از مظلوم و عدم اندیشه از مرگ و قتل و احیاناً بی‌علاقگی به اصول یا فروع دینات و مذاهب و غیره نیز در این فرقه شهرت داشته است. در بلاد عرب جز در بغداد خیری از این قوم نداریم، ولی در ایران، خاصه خراسان و سیستان و ماوراءالنهر خبر عیاران بسیار شنیده میشود، خاصه بعد از خلافت بنی‌عباس تا قرن پنجم و ششم هجری در بغداد و ایران زیاد نام عیاران بگوش میرسد و بعضی خلفای عباسی باین فرقه متمایل بوده‌اند و جامعه عیاران پوشیده اند. جمعیت «فتیان» یا حزب «فتوت» در واقع نوع اصلاح شده این سازمان بوده است.» (۱) عطار گوید:

فتوت چیست، داد خلق دادن به پای دستگیری ایستادن

سیستان مثل سایر مکان‌های خراسان، و ماوراءالنهر و ایران، از مدتها قبل خود را برای تشکل سازمان عیاری آماده کرده بود. و قرن‌ها یکی از کانون‌های پر جوش و خروش سازمان عیاران یا جوانمردان بود. جوانمردانی که روحیه صداقت، سخاوت، رفاقت، جوانمردی، شبگردی، دستگیری از مظلومان و مستمندان و نظایر اینها، آنها را بهم پیوند میزد و رفیق میساخت، طبعاً چنین روشی مورد پسند طبقه جوان و افراد شجاع و از خودگذری قرار میگرفت که از اوضاع ناراض و در جستجوی راه دفع مظالم بودند.

سیستان برای پیشرفت این فکر هم از جهت تاریخ و هم از لحاظ سیاسی و روحیه ملی کمال آمادگی را داشت و از برکت برخوردار تمام این زمینه‌هاست که تنها در سیستان و در شهرهای زرنج و بست بود که عیاران امکان بدست آوردن قدرت سیاسی را فراهم کردند و در کار بدست گرفتن حکومت توفیق یافتند.

تعریف عیار و ریشه کلمه عیار:

محقق دانشمند و دقیق مرحوم بهار، در مورد اصل عیار پیشگی و ریشه آن نظریات پذیرفتنی ارائه کرده و مینویسد: «عیار»: در لغت عرب ریشه و اصلی برای خود ندارد و در لغات عربی هم معنی درستی برای این لغت نشده است. گویند: عیار کسی است که بسیار بیاید و برود و صاحب نکاوت تیز باشد. و نیز گویند کسیکه بسیار گردش کند و چالاک باشد. و این تعبیرها از نبودن اصل و ریشه حقیقی این لغت در زبان عربی حکایت میکند و چنین بنظر میرسد که کلمه «عیار» معرب و از فارسی ماخوذ باشد، و اصل آن «ایبار» پهلوی باشد به معنی «یار» که عربی آن «رفیق» است و اصل این لغت در پهلوی قدیم «ادی وار» بوده است و بعدها «ای وار» و «ای یار» و در زبان فارسی «یار» شده است و بنابراین باید لفظ «عیار» از پهلوی ماخوذ شده باشد.» (۲)

دانشمند مذکور در اثبات این نظر که لغت «عیار» و «ایبار» و «یار» از یک ریشه‌اند، از قول بیهقی شاهد آورده، گوید: غلامان مسعود که در حرب دندانقان گریخته و بسلجوقیان پیوسته بودند، در حین جنگ «یار، یار» فریاد میزدند و بدینگونه غلامان و بیشتر لشکریان آن عهد در ردیف عیاران بودند. (۳)

داکترخانلری، نیز در مورد عیاران نظر مرحوم بهار را تایید کرده میگوید: «عیاران یک دیگر خود را «برادر» میخوانند. و این نکته نیز مؤید گمان مرحوم بهار است که کلمه «عیار» راهمان «ایبان» پهلوی و «یان» فارسی می داند. کلمه «رفیق» نیز گاهی در این مورد به کار میرود که خود معادل کلمه «یار» است. (۴)

اصول عیاری و جوانمردی:

مراومه عیاران بدین قرار بود: «... و اصل جوانمردی سه چیز است:

یکی آنکه، آنچه بگونی بکنی،

دوم آنکه، راستی در قول و عمل نگهداری،

سوم آنکه، شکیب را کاربندی...»

و بدان ای پسر که جوانمردترین مردان از همه آن بود که با چندگونه هنر بود: یکی آنکه دلیر و مردانه بود و شکیبیا به هرکاری و صادق الوعد باشد و پاک عورت و پاکدل، و زیان کس بسود خود نخواهد، اما زیان خود از بهر سود دوستان روا دارد و زبونگیر نباشد و به اسیران دست دراز نکند و بیچارگان را یاری کند و بد را از مظلومان دفع کند و همچنان که راست گوید، راست شنود و انصاف از خود بدهد و بر آن سفره که نان خورده باشد، بد نکند. (۵)

تشکیلات عیاران :

اعضای این گروه که مرکب از پیشه وران کم درآمد، کشاورزان فقیر، عوام متصوفه، جوانان غیور و پرشور و علاقمند به پهلوانی، چوگان بازی، کشتی گیری، شبروی، کمنداندازی، تیغ بازی و معرکه آرائی و غیره بودند، دست به تشکل سازمانهای پنهانی زدند که بمثابه احزاب متشکل امروزی میتوان آنرا بحساب گرفت.

در تشکیلات و سازمانهای منظم عیاران رسم برین بود که، هر ده تن عیار یک نفر سرپرست داشت که «عریف» نامیده میشد و هر ده تن عریف، یک «نقیب» داشت و هر ده نفر نقیب یک «قاید» (سرهنگ) و هر ده سرهنگ یک «امیر» داشت که شخص اخیر الذکر در حکم سپاهسالار می بود. (۶)

در شمار سرکردگان و رهبران عیاران، از «پدرعهده» و «پیر» و «استاد» نیز نام برده شده که ظاهراً در حکم رهبران درجه اول و آموزگاران نخستین موقف مهم داشته اند. (۷)

شرط عضویت در مسلک عیاران:

ویژه گیهای عیاران یا «جوانمردان» را عمدتاً صفاتی چون: پاک، صداقت، رازداری، محبت، فداکاری، دستگیری از مستمندان، شکیبانی و تحمل، حاضر جوابی، نمک شناسی، استواری در رفاقت و دوستی و سختگیری در دشمنی، پابندی بعهد و میثاق، شبگردی، چالاکي و چستی و نظایر اینها تشکیل میداد و آنها را بهم پیوند میزد و مرتبط میساخت.

وقتی جوانی در میان عوام الناس، به ترک قیابح و رعایت محاسن شهرت یافته بود، داوطلب عضویت در حلقه عیاران میشد. عیاران برای پذیرش اعضای جدید، دارای آداب و شعارهای مخصوص بخود بودند که داوطلب عضویت، با شرایط خاصی پذیرفته میشد. داوطلب عضویت عهد نامه میداد و در محضر «پدرعهده» یا «پیر» (که ظاهراً امیر و سرهنگ و نقیب و عریف در آن نیز حضور میداشتند، بعد از پاسخ به سوالات پیر یا پدر عهد، خطبه طریقت خوانده میشد. (۸) سپس داوطلب عضویت از سر صدق با الفاظ بسیار موثر مراسم تحلیف را بجای می آورد و میگفت: «سوگند به یزدان دادار کردگار و به نور و نار و مهر و به نان و نمک و نصیحت جوانمردان، که غدر نکند و خیانت نیندیشد.» (۹)

پس از مراسم تحلیف، آنگاه کمرش می بستند و نمک و آبی به او می چشانند. وطی کردن مراتب «وفا و صفا و سخا» را یعنی (باخلق خداوفا کردن، سینه را از کینه صاف داشتن، آنچه داری ب مردم بذل کردن) که مراتب جوانمردی بود، بر ذمت او می گذاشتند و او نیز شلوار مخصوص می پوشید. و پارچه سرخ یا زرد بر گردن می انداخت و کمندی در دست و خنجری در کمر میزد. (۱۰) و آماده خدمت جوانمردی میشد و بدین ترتیب از اهل «جوانمردان» محسوب میگردد.

چون بنای کار عیاران، بر طرفداری از مظلومان و دستگیری از تنگدستان بود، برای کمک به مردم بینوا و یا دفع ظلم از مظلوم از نقب ها میگذشتند یا از برج ها و باروها بالا میرفتند و به تهدید ثروتمندان و متنفذین و حکام ظالم می پرداختند. در اینگونه حالات، سلاح شانرا، خنجری برای کندن نقب، یا سوهانی برای بریدن زنجیر و قفل و یا کمندی برای بالارفتن بر کنگره های دژهای ناگشودنی، یا فلاخن برای نشان زدن تشکیل میداد. (۱۱)

خصوصیت دیگر عیاران، چستی و چالاکي و شبروی و شبگردی و بدرقه قوافل بود. و لذا ایشان به بدرقه کاروانها از خطر رهنان می پرداختند و فواصل بین شهرها را از راه های غیر معمول و ناشناخته از دل بیابانها و کوه ها و دره های صعب العبور، با شتاب و بدون بیم طی میکردند و ماموریت خود را انجام میدادند و باجی منصفانه از کاروان میگرفتند و

هرگاه کاروانی، باج خود را به ایشان نمی پرداخت، ضرب شست آنها را بگونه دیگر میخورد و به همین جهت است که بعضی ایشان را «رهزن» گفته‌اند. حافظ گوید:

کدام آهن دلش آموخت این آئین عیاری کز اول چون برون آمد ره شب زنده داران زد

در دوره حکومت‌های اموی و عباسی، کارنامه‌های عیاران خراسان شمالی در مرو و هرات و در جنوب در قهستان و سیستان بیش از همه چشمگیرتر است. در سیستان گروه عیاران بیشتر در هنگامه‌های سیاسی، پا به پای خوارج سیستان که فرقه عدالت خواه نسبتاً افراطی مذهبی بودند، در طرد ظلم و ستم عمل عربی و گاه در اخراج و دفع آنها از سیستان و خراسان به مبارزه برمی‌خاستند. چنانکه یعقوب لیث و سه برادر او عمرو و طاهر و علی در تحت پرورش مامای خودکثیر بن رقادیار(رقاق) که از عیاران سرشناس سیستان بود، با همراهی و همدستی عیاران دیگر سیستان و بست چون، ازهر معروف به «ازهرخر» (۱۲) و حامد سربادک و عزیز بن عبدالله و صالح بستنی و درهم بن نصر و غیره توانست از رویگری به سلطنت برسد و نه تنها خراسان را از زیر سلطه بغداد نجات بخشد، بلکه ایران را نیز نجات بدهد.

سیستان برای پیشرفت این فکر هم از جهت تاریخ و هم از لحاظ سیاسی و روحیه ملی کمال آمادگی را داشت و از برکت برخوردار بود. تمام این زمینه‌هاست که تنها در سیستان و در شهرهای زرنج و بست بود که عیاران امکان بدست آوردن قدرت سیاسی را فراهم کردند و درکار بدست گرفتن حکومت توفیق یافتند. در نتیجه اقدامات قاطعانه این گروه بود که سرانجام تحت قیادت ورهبری یعقوب لیث رویگر، که خود سرهنگ عیاران سیستان بود و از ته طبقه پیشه‌وران کم درآمد (که روزی نیم درهم مزد داشت) برخاسته بود و کوره رویگری او را چون سندان استوار و پایداری و پراراده و مصمم بارآورده بود، بیرق استقلال ملی افغانستان و خراسان و سراسر ایران زمین را در برابر سلطه جابرانه خلافت بغداد به اهتزاز درآورد و اگر در دام حيله الموفق برادر خلیفه معتمد نیفتاده بود، حتماً طومار سلطه چند صدساله عباسی را که بر مکر و غدر و خیانت بنیاد یافته بود، درهم می پیچید و میلیون‌ها انسان زحمتکش و ستم دیده سرزمینهای ایران و افغانستان و آسیای میانه را از زیر یوغ استبداد عربی نجات میداد.

چون عیاران در نهضت‌های ملی و آزادی خواهی خراسان زمین نقش فعال و موثر داشته‌اند و بخصوص در سیستان این گروه توانستند قدرت سیاسی را بدست بگیرند، بنابراین جا دارد برای شناخت این گروه فداکار و انسان دوست کتاب یا رساله جداگانه‌ای به نگارش گرفته شود. در اینجا لازم میدانم از جوانمردی یک عیار از دودمان رویگران سیستان را بازگو کنم:

کارنامه یک عیار از دودمان صفاری :

پس از سقوط دولت عیاران (صفاریان) بدست سامانیان در ۲۹۸ هجری، نصر بن احمد سامانی در سال ۳۱۱ هجری امیر بوجعفر یکی از صفاریان مدبر و خردمند را به حکومت سیستان نامزد کرد. امیر بوجعفر همانست که رودکی قصیده معروف «مادری» را در مدح وی سرود و آنرا در دربار امیر نصر قرائت نمود و حضار دربار «همه بیک زبان گفتند که: اندر او هر چه مدیح گوئی مقصر باشی که مردی تمامست.» و «امیر نصر گفت: همه نعمتی ما را هست اما بایستی که امیر بوجعفر را بدیدم، اکنون که نیست باری یاد او بگیریم و همه مهتران خراسان حاضر بودند، یاد وی گرفت. و بخورد و همه بزرگان خراسان نوش کردند. آنگاه که سیکی بدو رسید جام سیکی سر مهر کرد و ده پاره یاقوت سرخ و ده تخت جامه بیش بها و ده غلام و ده کنیزک ترک همه با حلی و حلل و اسپان و کمرها، نزدیک وی فرستاد به سیستان و آنروز بر زبان امیر خراسان برفت که اگر نه آنست که امیر با جعفر مردی قانع است یا نه، (وگر نه) با آن دل و تدبیر و رانی و خرد که وی دارد، همه جهان گرفتستی.» (۱۳)

اندیشمند افغان آقای آصف آهنگ، داستان یکی از عیاران منسوب بخاندان صفاری را از روی تاریخ سیستان در کتاب خود «یاد داشته‌ها و برداشته‌های از کابل قدیم» بازگو میکند که از خویشاوندان همین امیر بوجعفر صفاری بوده است. این داستان نمونه تبیین یک عیار و یک آزادمرد بلند همت است که بسیار دلچسپ، گیرا و آموزنده می باشد. بنابر روایت تاریخ سیستان: پس از آنکه هدایای امیر خراسان به سیستان میرسد، اونیز هدایای از سیستان بخدمت امیر خراسان به بخارا میفرستد و دونفر از سرداران لشکر خود بنام های **طاهر بوعلی** و محمدمدون را برای تقدیم هدایا نیز همراه میکند. بقول مولف تاریخ سیستان:

«روزی امیر بخارا در ریگستان دوازده هزار سوار جرا جمع کرد تا گوی زنند. طاهر بوعلی و محمدمدون لشکری نیز حاضر بودند. امیر خراسان حاجبی را فرمان داد که به میرکان سکزی بگویی تا آنها هم گوی زنند. حاجب دستور شاه را به آنها گفت. طاهر بوعلی و محمدمدون خدمت کردند و گوی زدند، چندانکه از دوازده هزار سوار خراسانی گوی بردند. سپاهسالار خراسان که مرد عرب بود به پارسی گفت: **آباد باد شهری که چنین مردمی دارد.** محمدمدون گفت :

کمینه سواران آن شهرمانیم و ما را یارای آن نباشد که پیش سواران ملک نیمروز بمیدان برویم. از جواب آن امیرخراسان خشنود گشت. و هردوی را خلعت و مال بی اندازه داد و فتیک خادم را به ظاهر بوعلی بخشید. کار امیرظاهر بوعلی که مردی عالم و سخی و عادل و نیکوخصال بود از آنجا بالاگرفت (مادربوعلی ظاهرعایشه بنت محمدبن ابی الحسین بن علی بن لیث بود). و امیر خراسان او را به جنگ امیرماکان به گرگان فرستاد. امیرک طوسی و عبدالله فرغانی را بزیر دست او داد. ظاهر بوعلی با سپاه خویش روان شد و جنگی سخت کرد تا ماکان شکست یافت و گرگان غارت گردید....

امیرظاهر بمیدان ماکان شد و خیمه بزد و کسی را نگذاشت که اندر سرای او غارت کند و کمترین مالها هزار مرکب تازی و هزار استر بردعی برآخور او بود، و خادمی را بخواند و اجراهای غلامان (اموال مورد ضرورت) و سرای زنان او همی داد. بزیادت از آنکه ماکان داده بود. امیرماکان به طبرستان رفت و از آنجا به ترکستان شد و سواران زیادی گردآورد و ناگهان بر دشمن شبیخون زد. امیرک طوسی و عبدالله فرغانی و فتیک خادم و ابولحسن گاشنی که حاجب الحجاب بود، با سپاه خویش فرار کردند، اما ظاهر بوعلی با تنی چند از مردان سیستان خویش مقاومت کرد تا به اسارت رفتند. امیرماکان اسراء را در قفس آهنین کرده به زندان انداخت، اما سخت متأسف بود که کاش من ظاهر را بدیدی تا خدمتی کردمی بدان نیگونی که او کرد. دو سال بعد روزی خادم ماکان، بزندان اندر شد و امیرظاهر را بدید و بشناخت و شتابان به نزد امیرماکان آمد و گفت: ظاهر اندر بند تست. امیرماکان به نفس خویش به زندان شد و ظاهر را زمین بوسه کرد و عذر خواست اندر ندانستن و بیاورد او را و بجای خویش بنشانند و خود بخدمت بایستاد و بسیار جهد کرد تا بنشست و صد غلام و صد کنیزک و بیست هزار دینار و صد هزار درم فرستاد ظاهر را و کوشکی بیاراست و ستوران و مرکبان نیکو چنانکه ماکان و پادشاهان را باشد، بفرستاد و یکشب و یکروز مهمان داشت، پس وزیر خویش را نزدیک او فرستاد و از امیرظاهر خواهش کرد که: **تو امیرباش و من سپهسالار**. ظاهر بوعلی گفت: نیکو گوید، اما اگر این همه برای آن همی کند که من بر استای (در حق) حرم و اسباب وی کردم تا مکافات آن باشد! من آن از آن کردم، که این میراث از اجداد من بمن رسیده است، چه آنها که جهان گرفتند، هر جا که به سرای آزاد مردان رسیدند همان کردند. این عادتی بود که من از نیاکان خویش نگهداشتم. او را بگوی که هر که را نه پرورده ای براو اعتماد مکن!... ماکان گفت: فرمان تراست. [چندی بعد] امیر ظاهر به خراسان رفت، چون به یک منزلی بخارا رسید، سوی امیرخراسان نامه نوشت و خبر کرد. دگر روز امیرخراسان سپاه برنشاند و خود تا یک فرسنگ به استقبال او باز شد... او را سخت نیکوداشت و خلعتها نیکو داد و آنجا نامه کرد نزدیک امیر بوجعفر تا فراه او را داد و آنجا بود تا این حالها افتاد.» (۱۴)

تاریخ سیستان جای دیگری در مورد امیرظاهر مینویسد: «**امیرظاهر بوعلی مردی عادل و کاری بود و سخی و عادل و نیکوخصال و سیستان بدو آرام گرفت از بس عدل و انصاف که بر رعیت خاص و عام لشکری بود اندر عهد او، و امیر با جعفر هم این عادت داشت... و اگر سیر مروت و عیاری امیر ظاهر گویم قصه دراز گردد.**» (۱۵)

این است نمونه کامل یک عیار جوانمرد که کارنامه اش سر بلندی و آزادگی بود، چنانکه هم مورد پسند امیرخراسان و هم مایه افتخار برای هموطنان خود گردید. اما سرداران عرب هر وقت که مامور سرکوبی قیامی میشدند، پس از پیروزی بر قیام کنندگان، تمام مردان را از دم تیغ میکشیدند و دارائی و هستی مردم را غارت میکردند و زن و فرزندان شان را به اسارت و بردگی میبردند.

مسعودی مینویسد: «بسیار میشد که کودکان مخالفان (شورشیان) را در برابر دیدگان شان در آب جوش می انداختند و می پختند و تن های خود آنان را با تراشه تیز زخم میزدند و بر آنها سرکه و نمک می پاشیدند.» (۱۶) و «چون مردم روستایی از روستاهای ایران به مخالفی پناه میدادند، ماموران حجاج همه مردم آن روستا رامیکشیدند و پس خود آن روستا را ویران میکردند.» (۱۷)

عیاران از همان آغاز حکومت اسلامی در سرزمین های خراسان مانند: مرو، بلخ، هرات، قهستان و سیستان و سایر شهرهای اطراف آن نفوذ و قدرت زیاد داشتند که همواره در برابر ظلم و زورگویی عمال حکومت به مبارزه برخاسته اند. تاریخ سیستان و خراسان زمین در دوره های قبل وبعد از حکومت عیاران سیستان، پراز مبارزات و فداکاریهای عیاران وجوانمردان این مرزوبوم است.

بقایای گروه عیاران با تمام بیرحمی های مغول و خشم مرگزای تیمور در برخورد با آنها، بشکل دیگر و کوچتری در افغانستان و ایران و ماوراءالنهر بزندگی خود ادامه دادند که در کابل ایشان را بنام «کاکه» و در قندهار «شه خوان» «جوان خوب» و در ولایات شمال بنامهای دیگری میخوانند. لباس و اطوار و کردارشان از مردم عادی فرق داشت، مگر اکثر محاسن مسلک عیاری رافراموش کرده جزو اوباش درآمده اند. (۱۸) برای اطلاع از کاکه های کابل و اطوارشان، بکتاب یادداشتهای و برداشتهایی از کابل قدیم (۱۹) نوشته آقای آصف آهنگ رجوع شود. پایان

رویکردها:

- ۱- ۲- بهار، منتخب جوامع الحکایات و لوامع الروایات، چاپ ۱۳۲۴، ص ۲۸۸ و ۲۸۹
- ۳- بهار، منتخب جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ص ۲۹۰
- ۴- دکتر خانلری، سمک عیار، جلد ۱، ص ۱۷۰، ج ۲ ص ۹۵، ۲۲۰
- ۵- قابوسنامه، چاپ جلال الدین تهرانی، ص ۲۰۱
- ۶- سمک عیار، چاپ دکتر خانلری، جلد ۱ ص ۱۷۰ ج ۲ ص ۹۵، ۲۲۰
- ۷- حبیبی، «عیاران» مجله آریانا، سال پنجم شماره نهم و دهم
- ۸- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹۰، منتخب جوامع الحکایات، ص ۲۹۰ ببعده
- ۹- سمک عیار ج ۱ ص ۳۰۷، ج ۲ ص ۱۵ و موارد دیگر
- ۱۰- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹۰
- ۱۱- سمک عیار، چاپ دکتر خانلری، ج ۱ و ۲ و ۳ الخ
- ۱۲- از هر بن یحیی که یعقوب او را پسر عم خود میگفت، مردی شوخ طبع بود که خود را به حماقت میزد و باین جهت « این از هر را از هر خر گفتندی» (تاریخ سیستان ص ۲۷۰) ولی در واقع مردی هوشیا و گرد و شجاع و با کمال و خرد تمام بود. (تاریخ سیستان ص ۱۶۹)
- ۱۳- تاریخ سیستان، ص ۳۱۶
- ۱۴- تاریخ سیستان، صص ۳۲۸-۳۳۲
- ۱۵- تاریخ سیستان، ص ۳۲۸
- ۱۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۰
- ۱۷- زین الاخبار گردیزی، ص ۱۰۴
- ۱۸- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹۰، افغانستان بعد از اسلام، ص ۶۱۱
- ۱۹- آصف آهنگ، یادداشتهای و برداشتهایی از کابل قدیم، صص ۲۲۴-۲۲۵